**اصول، جلسه 100: 02/03/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد حقیقت طهارت و نجاست صحبت می‌کردیم، که آیا امری جعلی و اعتباری است یا امری است حقیقی که شارع از آن کشف کرده. به نظر می‌رسد که امری اعتباری و جعلی باشد. در جلسة قبل در موردش صحبت کردیم. البته این‌که حالا این تصوری که یک امر واقعی باشد که ما هیچ از درک عرف کاملاً خارج باشد به طوری که مثلاً جایی که انسان دو بار بشوید، آن حاصل بشود. جایی که یک بار به همان اندازة آب ریشه‌ای ریخته بشود حاصل نشود، امثال اینها بگوییم یک تأثیر متفاوت واقعی دارد و امثال اینها و شارع از آن کشف کرده و اینها نشان می‌دهد. این دشوار هست خیلی سخت‌تر است که ما این شکلی تصویر کنیم. به نظر می‌رسد که نه، طهارت و نجاست امر جعلی هستند البته همین قذارت و نظافت عرفیه‌ای که عرف هم درکش می‌کند، این به عنوان حکمت جعل اثرگذار هست در این جعل و تشریع و اعتبار شارع. ملاحظة مجموع ادله اقتضاء می‌کند که طهارت خبثیه و نجاست امری جعلی باشند نه امری اعتباری. خب آقای حکیم بعد از این‌که استدلال بر اعتباریت طهارت و نجاست ذکر می‌کنند، بحث طهارت حدثیه را به آن ملحق می‌کنند و یک سری استدلالاتی برای اعتباریت طهارت حدثیه ذکر می‌کنند که من تیتر این استدلالات ایشان را ذکر می‌کنم. در مورد بعضی‌هایشان یک صحبت مختصری می‌کنم. یکی ادلة طهوریت ماء و تراب. ادلة طهوریت ماء و تراب من فکر می‌کنم که ایشان اشاره دارد به روایت‌هایی که در. روایت‌های متعددی ما داریم که خداوند زمین را برای. یکی ادلة طهوریت تراب هست. ان الله جعل التراب. یکی این‌که. یکی ادلة طهوریت تراب است که روایت‌های متعددی داریم که طهوریت تراب امری است که خداوند برای پیامبر قرار داده. جزء اختصاصات امت پیامبر هست و در امم سابقه نبوده.

مرسلة «أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعْطَى مُحَمَّداً ص شَرَائِعَ نُوحٍ» فلان «وَ جَعَلَ لَهُ الْأَرْضَ مَسْجِداً وَ طَهُوراً» کافی، جلد ۲، صفحة ۱۷، رقم ۱.

از پیامبر در اثبات الوصیة، ۱۱۶ می‌گوید: «أعطيت خمسة عشر» این خمسة عشر باید خمسة باشد یا خمساً باشد، آن عشرش باید زائد باشد، روایت‌های بعدی همه خمساً است. «لم يعطها أحد: نصرت بالرعب، و جعل لي ظهر الأرض مسجدا و طهورا»

تحف العقول، صفحة ۲۲۳ «أَنَا ابْنُ مَنْ جُعِلَتِ الْأَرْضُ لَهُ طَهُوراً وَ مَسْجِدا»

عن علی عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه قال أعطيت ثلاثا لم يعطهن نبىّ قبلى: نصرت بالرعب، و أحلت لي المغانم، و جعلت لي الأرض مسجدا، و ترابها طهورا. دعائم الاسلام، جلد ۱، صفحة ۱۲۰.

عنه صلی الله أُعْطِيتُ خَمْساً لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ قَبْلِي جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً.

و این روایت در امالی صدوق، مجلس ۳۸، حدیث ۶ با سندی که می‌شود تصحیحش کرد «عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص»

در خصال، صفحة ۲۹۲، حدیث ۵۶ هم این وارد شده، دیگر سندی که نیاز به بحث دارد.

«عَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فُضِّلْتُ بِأَرْبَعٍ جُعِلَتْ لِأُمَّتِيَ الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً وَ أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَرَادَ الصَّلَاةَ فَلَمْ يَجِدْ مَاءً وَ وَجَدَ الْأَرْضَ فَقَدْ جُعِلَتْ لَهُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً» خصال، صفحة ۲۰۱، رقم ۱۴.

عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال الله عز و جل یا محمد، یا محمد خطاب خداوند است، جَعَلْتُ لَكَ وَ لِأُمَّتِكَ الْأَرْضَ كُلَّهَا مَسْجِداً وَ تُرَابَهَا طَهُورا. خصال، صفحة ۴۲۵ و ۴۲۶، حدیث ۱. معانی الاخبار صفحة ۵۰ و ۵۱ حدیث ۱. علل الشرایع، جلد ۱، صفحة ۱۲۷ و ۱۲۸، حدیث ۳. با اسناد از أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)، قَالَ: إِنَّ أَبَا ذَرٍّ وَ سَلْمَانَ خَرَجَا فِي طَلَبِ‏ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و سلم)» بعد عبارت پیامبر را نقل می‌کنند «أَعْطَانِي فِي أُمَّتِي خَمْسَ خِصَالٍ، لَمْ يُعْطِهَا نَبِيّاً كَانَ قَبْلِي ... وَ جُعِلَ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً» امالی طوسی، صفحة ۱۵۶، حدیث ۸۱، مجلس ۲، حدیث ۵۰.

«عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ)، عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)، قَالَ: أُعْطِيتُ خَمْساً لَمْ يُعْطَهُنَّ نَبِيٌّ كَانَ قَبْلِي ... جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ طَهُوراً وَ مَسْجِداً» امالی طوسی صفحة ۴۸۴، رقم ۱۰۵۹، مجلس ۱۷، حدیث ۲۸.

خب این روایت‌هایی هست که ازش استفاده می‌شود که طهارت ترابیه مخصوص امت پیامبر هست که خب از این استفاده می‌شود که یک امری است جعلی، نه یک امری حقیقی، چون امر حقیقی بین این‌که بگوییم، بین امت پیامبر و امم سابقه فرق داشته باشد، آن آدم می‌داند که فرقی از جهت آن امر حقیقی، مربوط به خود طهارت فرقی نیست. بله این‌که احترام پیغمبر اقتضاء کند یک حکمی در حقش جعل بشود یک بحث دیگری است. این در مورد طهوریت تراب است. اما طهوریت ماء را چی؟ حدس می‌زنم به همان روایت ان الله جعل التراب طهورا کما جعل الماء طهورا تمسک شده باشد، که وقتی جعل طهوریت برای تراب جعل تشریعی هست، به قرینة سیاق کما جعل الماء طهورا هم جعلش می‌شود جعل تشریعی، نه جعل تکوینی. که خب حالا آن بحثی بود که در جلسة قبل کردیم. آیا واقعاً درست هست این قرینیت سیاق یا درست نیست؟ عرض کردم حاج آقا این مطلب را اشاره می‌فرمودند که مرحوم آقای خویی استدلال کرده برای این‌که مثلاً در روزه قصد قربت شرط هست به این‌که در جزء دعائم الاسلام روزه قرار گرفته، در کنار نماز و چیزهای دیگری که درش قصد قربت شرط هست و ایشان به قرینة این‌که در نماز قصد قربت شرط است می‌گوید این دلیل بر این هست که در روزه هم شرط است. که حاج آقا اشکال می‌فرمودند که خب حالا اگر می‌گفت مثلاً دعائم الاسلام هفت چیز است، صدق الحدیث و اداء الامانة را هم کنارش ذکر می‌کرد که درش قصد قربت شرط نیست، اشکالی داشت؟ هیچ اشکالی که ندارد. این به اعتبار این‌که امور مهمه‌ای که در دین هستند، ذکر کرده، این مقدار کافی هست. خب در ما نحن فیه هم به اعتبار این‌که خداوند سبحان هر دوی این کارها را متکفل شده. یک امر تکوینی این که ماء را تکویناً طهور قرار داده و یک امر تشریعی که تراب را تشریعاً طهور قرار داده. بنابراین، یعنی هر دوی اینها فعل الله است، ولو یکی‌اش فعل خداوند به اعتبار این‌که مکوّن الاشیاء هست باشد و یکی‌اش به اعتبار شارعیت شارع باشد. این‌که حتماً هر دویش به یک اعتبار واحد باشد خیلی روشن نیست. نسبت به طهوریت ماء مشکل هست که ما بخواهیم از خود ادلة طهوریت ماء اعتباری بودن طهارت حدثیه را نتیجه بگیریم. خب این یک دلیل. دلیل بعدی این است که تعلیل کرده، تعلیل تخفیف الوضوء بان الفرائض انما وضعت علی قد اقل الناس طاقةً. که بحث قدرت را دخالت داده در وجوب فرائض. این هم یک علت.

علت دیگر تعلیل غسل اعضاء الوضوء و مسحها بأنّ آدم علیه السلام باشر به الخطیئة. نکاتی که ربطی به آن امر واقعی مربوط به وضو و اینها ندارد.

«تعليل عدم وجوب الغسل من البول و الغائط بأنه شي‏ء دائم لا يمكن الاغتسال منه كلما يبتلى به، و لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها» این هم یک تعبیر.

«ما تضمن أن الوضوء حدّ من حدود اللّه ليعلم من يطيعه و من يعصيه، و إن المؤمن لا ينجسه شي‏ء و أن غسل الجنابة أمانة ائتمن اللّه عليها عبيده ليختبرهم بها.»

که اینها می‌فرمایند از این استفاده می‌شود که یک امر واقعی که به وسیلة آن احداث در مکلف ایجاد بشود و وسیلة غسل برطرف بشود نیست، بلکه یک امر اعتباری هست که از باب آزمایش و امتحان الهی هست و روی همین جهت علی قدر اقل الناس طاقةً هم قرار داده شده. این یک سری استدلالاتی که آقای حکیم مطرح می‌فرمایند. بعد یک ترقی می‌کنند.

بل هو من المقطوع به بلحاظ الاكتفاء في أسباب الطهارة بالميسور من ذي الجبيرة و نحوه، و بما تقتضيه التقية، و الانتقال للطهارة الترابية عند تعذر المائية، و غير ذلك.

ایشان اینجوری تعبیر می‌فرمایند. حالا من قبل از این‌که در مورد این کلام ایشان یک بحثی بکنم یک نکته‌ای را عرض بکنم ایشان به ادلة طهوریت تراب یکی تمسک می‌کند، یکی اینجا الانتقال لطهارة الترابیة عند تعذر المائیة تمسک کرده. قبلاً به ادلة طهوریت تراب هم تمسک کرده بود. اینها یک استدلال است، دو استدلال است، چجوری است؟ به نظر می‌رسد که اینها دو تا استدلال هست و نکته‌اش هم متفاوت باشد.

یک نکته بحث روایت‌های طهوریت تراب است که روایت‌ها را خواندم. البته این نکته را هم یادم رفت عرض بکنم که من فقط روایت‌های خاصه را آوردم. در عامه هم علی القاعده روایت‌های متعددی شبیه این باید در منابع عامه باشد که دیگر نیازی نبود که ما آن روایت‌ها را ذکر کنیم. از روایت‌های خاصه خودش حجم زیادی روایت در این زمینه بود، بگذریم.

یک بحث، بحث روایت‌هایی که تراب را طهور قرار داده، به قرینة این‌که تراب را طهور برای پیامبر و برای امت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده این قرینه است برای این‌که طهارت حدثیه این طهارت حدثیه امری است اعتباری. این یک بحث.

یک بحث دیگر این است که عند تعذر الطهارة المائیة انتقال به طهارت ترابیه شده. این تکیه‌اش روی این است که این طهارت ترابیه اگر ایجاد طهارت بکند فرقی نباید باشد که مائیة تعذر داشته باشد یا تعذر نداشته باشد. در ایجاد آن حالت طهارت بین فرض تعذر و فرض عدم تعذر فرق ندارد. اگر ما طهارت مائیه برای ما امکان‌پذیر باشد، باید حتماً طهارت مائیه تحصیل کنیم و طهارت ترابیه هیچ خاصیتی ندارد. اگر این‌که قدرت بر طهارت مائیه یک حالت داشته باشد در ملاک طهارت ترابیه، اگر ملاکش مربوط به ایجاد یک حالت تکوینی در مکلف باشد، ما می‌دانیم آن حالت تکوینی بین این‌که قدرت داشته باشد بر طهارت مائیه، یا قدرت نداشته باشد بر طهارت مائیه فرقی نیست. چه قدرت داشته باشد بر طهارت مائیه، چه قدرت نداشته باشد بر طهارت مائیه، طهارت ترابیه آن حالت تکوینی که ایجاد می‌کند فرق نیست. بله، اگر یک امر تشریعی باشد، یک امر اعتباری باشد بین اینها فرق هست و می‌توانیم بین اینها فرق بگذاریم. این در واقع تأکید ایشان این هست که عند تعذر المائیة انتقال به طهارت ترابیه هست. و این طهارت ترابیه در وقتی که طهارت مائیه متعذر نیست اعتبار ندارد. خود همین کاشف هست بر این‌که طهارت ترابیه، طهارت اعتباری است.

خب من اینجا، اینکه آقای آسید محمد سعید حکیم که ان شاء الله خداوند سایه‌شان را مستدام بدارد بین این ادله فرق گذاشتند. بعضی‌هایشان را در قسم قبل قرار دادند، بعضی‌هایش را در قسم بعد قرار دادند، خیلی متوجه نشدند که چرا این ادله را ثابت قرار دادند. این را به هر حال متوجه نشدند. علاوه بر این‌که به نظر می‌رسد که آن ادلة قبلی به خصوص بعضی‌هایشن قوی‌تر باشند از ادلة بعدی. این ادلة بعدی محصّلش این هست که طهارت جبیره‌ای، این طهارت اعتباری است. طهارت تقیه‌ای، طهارت اعتباری است. طهارت ترابیه طهارت اعتباری است. خب عیب ندارد ما ممکن است بگوییم این طهارت‌های عذریه، طهارت‌هایی که به عنوان اوّلی مشروع نیست، به عنوان ثانوی و در ظرف عذر و اضطرار کفایت می‌کند، این طهارت‌ها، طهارت‌های اعتباری است. ولی ازش این استفاده نمی‌شود که طهارت‌های اختیاریه هم، آن هم اعتباری باشد. این حداکثر این مطلب استفاده می‌شود که طهارت اضطراریه، حالا چه طهارت جبیره‌ای، چه طهارت تقیه‌ای، چه طهارت ترابی، اینها طهارت‌هایی هستند که اعتباری هستند. ولی ازش اعتباری بودن نسبت به طهارت اختیاری استفاده نمی‌شود، به اصطلاح دلیل اخص از مدعا می‌شود. بله آن ادلة قبلی که مسأله مطرح کرده، ایشان آن ادله در مورد امر اختیاری است. مثلاً عدم وجوب الغسل من البول و الغائط، این‌که تعلیل آورده شده که شیء دائم لا یمکن الاغتسال منه، در مورد همین غسل کردن از بول و غائط هست که به اصطلاح بحث اضطرار و اینها مطرح نیست. یا این تعلیل که انّ الوضوء حد من حدود الله و این‌که مؤمن لا ینجسه شیءٌ و امثال اینها که ازش استفاده می‌شود که وضو به جهت یک نجاست باطنی که در شخص مکلف به وسیلة صدور حدث ازش حادث شده ایجاد نشده، بلکه یک امری هست که شارع به عنوان آزمایش و علم به این‌که مطیع کیست و عاصی کیست آن را واجب کرده. این که مطیع کیست و عاصی کیست، علم به این منشاء جعل وضو شده یا جعل غسل جنابت شده، اینها معنایش این است که همان وضوء در حال اختیاری غسل جنابت در حال اختیاری اینها اموری هستند که ملاکشان در امتحان هست، نه ملاکشان در یک قذارت معنوی که برای شخص حاصل می‌شود و امثال اینها. آن حالت نیست که یک. خب این ادله استدلالش خیلی روشن‌تر هست تا آن ادله‌ای که بعداً به عنوان ادلة من المقطوع به تعبیر کرده. خب این یک نکته.

یک نکته‌ای هم در ادلة قبلی که ایشان ذکر کرده می‌گوید تعلیل تخفیف الوضوء بأن الفرائض انما وضعت علی قدر اقل الناس طاقةً. این استدلال را، این‌که این استدلال را بخواهیم استدلال بدانیم برای این‌که طهارت حدثیه یک امر واقعی هست، من خیلی استدلالش را به نظرم تمام نیامد. ببینید این تعلیل تخفیف الوضوء ظاهراً مراد. من الآن مراجعه نکردم ببینم ناظر به چه روایتی است. فکر می‌کنم اشاره به این هست که این‌که مثلاً در وضو یک بار کافی هست، امثال اینها، به خاطر این است که به قدر اقل الناس طاقةً، تخفیف الوضوء یعنی اعمال وضو را سبک شارع قرار داده. خب این ممکن است ما اینجوری بگوییم که در واقع یک نوع طهارتی به وسیلة آن اقلّ مراتبی که انسان وضو می‌گیرد حاصل می‌شود. یک طهارت کامل‌تری با اسباق مثلاً حاصل می‌شود. شارع مقدس اسباق وضو را واجب نکرده، بلکه آن را مستحب کرده، به دلیل این‌که اگر اسباق را واجب می‌کرد برای بسیاری از مکلفین مشکل. این ممکن است به اعتبار همین باشد که به هر حال با آن حداقلی که انجام می‌شود یک مرتبه‌ای از مراتب آن طهارت تکوینیه حاصل می‌شود. در واقع شارع مقدس ممکن است بگوییم طهارت یک امر تکوینی است. یعنی در واقع دو مرتبة طهارت تکوینیه داریم. یک مرتبة خفیف طهارت تکوینیه، یک مرتبة شدید طهارت تکوینیه. این‌که آن مرتبة خفیف را واجب کرده و مرتبة شدید را واجب نکرده، این به خاطر این است که اقل الناس طاقةً هست. خب این معنایش این نیست که بحث وجوب وضو یک بحث است. یک بحث اصل الوضوء هست. اصل این‌که ایجاد آن حالت تکوینیه هست. این ممکن است بگوییم طهارت یک امر تکوینی هست. ولی این‌که شارع آن حداقل را واجب کرده، مرتبة بالاتر را واجب نکرده به این جهت هست. این که آن مرتبة پایین‌تر یک امر صرفاً تشریعی و جعلی و اعتباری و امر تکوینی نیست ازش چیزی استفاده نمی‌شود. همچنین «تعليل عدم وجوب الغسل من البول و الغائط بأنه شي‏ء دائم لا يمكن الاغتسال منه كلما يبتلى به، و لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها» هم ممکن است ما بگوییم که در واقع یک مرتبة بالایی از طهارت به وسیلة غسل حاصل می‌شده. یک مرتبة پایینش به وسیلة وضوء حاصل می‌شده. شارع مقدس آن مرتبة بالا را واجب نکرده، که به وسیلة غسل حاصل می‌شود. چون اگر می‌خواست اگر آن مرتبة بالا را واجب بکند، مکلفین به زحمت می‌افتادند و خارج از وسع و توانشان بود. این ازش استفاده نمی‌شود که آن طهارتی که به وسیلة غَسْل حاصل می‌شود، آن طهارت امری است تکوینی. نه ممکن است طهارتی که به وسیلة غَسْل حال می‌شود، امری تکوینی باشد و امر تشریعی نباشد، و طهارتی که به وسیلة غُسل حاصل می‌شود هم امر تکوینی باشد. ولی آن طهارتی که به وسیلة غُسل حاصل می‌شود را شارع واجب نکرده، به دلیل مشکلی که از جهت قدرت مکلف نسبت به آن حاصل می‌شود. خب این استدلالاتی هست که در کلام آقای آسید محمد سعید حکیم در این بحث وارد شده. ولی مجموع بحث را ما اگر ملاحظه کنید به نظر می‌رسد که هم در بحث طهارت حدثیه، هم در بحث طهارت خبثیه مطلب روشن هست که طهارت حدثیه و خود آن حدثی هم که مقابلش هست اینها یک امری اعتباری هستند، همچنین طهارت خبثیه و نجاستی که در مقابلش هست اینها هم همه امور اعتباری هستند، عرض کردم البته این امور اعتباری ریشه در تکوین دارند، به این معنا که آن امور تکوینیه به عنوان حکمت جعل در این امر اعتباری دخالت دارد. چون در نوع موارد یک نوع مثلاً قذارتی وجود دارد، شارع مقدس این حکم عام به قذارت کرده و یک سری اموری را در این حکم شارع دخالت دارد، نفیاً و اثباتاً که آن امور ربطی به خود آن قذارت و نظافت تکوینیة شیء ندارد بلکه امور خارج از آن هست، که اینها کاشف از این هست که طهارت و نجاست امری است جعلی، نه امری است اعتباری، همچنین طهارت حدثیه و حدث هم به نظر می‌رسد امری است جعلی نه امری است اعتباری.

خب این بحث دیگر تمام.

و صلی الله علی سیدنا محمد و نبینا محمد و آل محمد

پایان